

نامه دوم دانشجوی ایرانی در سوییس (در پاسخ به انتقادات)

حسین ، دانشجوی سابق بنده که الان در سوییس درس میخواند ، نامه دومش را برای من فرستاد و من اجازه دارم آنرا برای خوانندگان گرانقدر این نوشته ها منتشر کنم.قطعا لازم است نظر بنده نیز به این بحث اضافه شود که بزودی این کار را انجام خواهم داد. من دعوت میکنم شما را به خواندن نامه اول حسین و مطالعه کامنتهای دقیق خوانندگان سایت در [اینجا](#)

سلام

من نویسنده این نامه بودم و از کامنت های دوستان واقعا تشکر می کنم. راستش می خواستم جواب کامنت ها رو دونه دونه بدم اما دیدم شاید بی فایده باشه و بهتر دیدم اتفاق زیر رو شرح بدم. خودش جواب همه رو میده.

روزهای اول که اینجا بودم خوب دخترهای اینجا اکثرا زیبا رو و خوش هیكل به نظر می رسیدند!!! به همین دلیل وقتی دختری اینجوری نباشه خیلی راحت توی چشم میومد که زشته. یک روز که تو کتابخونه نشسته بودم اتفاقا دو سه میز آن طرف تر دختری نشسته بود که یک سری مشکلات ظاهری در قیافه اش داشت. یک اینکه عینک تقریبا نمره بالایی داشت و یکی از چشمانش هم چپ به نظر می رسید. چانه اش هم کمی عقب بود. معمولا دخترهایی که این مشکلات ظاهری را دارند سعی می کنند که در دیگر بخش ها موثرتر واقع بشوند. مثلا لباس بهتری تنشان کنند یا آرایش کنند. (روش مرسوم حتی برای دخترهای زیباروی ایرانی) اما این دختر اتفاقا یک بلیز ساده و دامن بلند گلدار که خیلی شیک نبود به تن داشت. اول که با این وضع دیدمش در مقایسه با دخترهای قشنگ دیگه اینجا خوب واقعا به نظرم بد اومد و داشتم فکر می کردم این دختر با این قیافه و از همه بدتر وضع لباس داهاتیش رو کی تحویل می خواد بگیره. نیم ساعتی سرم تو کتاب بود و اصلا بهش توجه نکردم تا اینکه با صدای حرف زدنش متوجه شدم پسری کنارش نشسته. پسر دستش را دور کمر دخترک انداخته بود. پسری خوش هیكل و از نظر قیافه خیلی به قول ما سرتر از اون دختر. از اون پسرها که کم دختری آرزویش را ندارد بخصوص اینجا که آرزو کردن دختر کسر شان یا وقاهت یا هرزگی دختر به حساب نمی آید.

صحنه خیلی جالبی بود! دخترک موقع حرف زدن یه جوری مثل بچه ها حرف می زد که انگاری داره خودش رو برای اون پسر لوس میکنه و پسر هم دست و صورت و لبان دخترک را غرق بوسه می کرد. او ناز می کرد و پسر هم نازش را می خرید. انقدر این صحنه برام زیبا بود که زشتی دخترک را فراموش کردم. حالا اون دو تا رو بیشتر می بینم و یکی از مورد احترام ترین آدم های اینجا برای من هستند و اصلا اون دختر دیگه زشت نیست.

اون روز و روزهای دیگه و سر خیلی از مسایل دیگه برای فرهنگی که در آن بزرگ شده ام تاسف خوردم وقتی دیدم مرا اینقدر سطحی و در اسارت فکری بار آورده. تازه کلی از دین و گذشته امان حرف های قشنگ داریم که تن آدمی شریف است به جان آدمیت. واقعا افسوس خوردم! واقعا برای خودم متاسف شدم! واقعا فرهنگی که منو اینجوری بار آورده با دیگرانی که فرصت های من در دانشگاه و تحصیل و خانواده رو نداشتند چه کرده؟ حالا میشه راحت فهمید که بعید نیست که دختری با بدترین وضع و توهین به خاطر فقط قیافه و هیکلش تنها می مونه، پسری به خاطر بی پولی و دعوا بر سر مهریه رد میشه و رابطه عاطفی دو آدم که باید وسیله ای برای آرامش اونها و جامعه ما باشه، معامله ای پر دردسر برای عذاب دو طرف شده.

همین! فقط کاش روزی آدم های جامعه من بتونند همدیگر رو برای با هم بودن و به خاطر هم دوست داشته باشند. کاش اگر فرهنگ پوک شده زمان ما به من و هم نسل های من اینو یاد نداده، بتونه تغییر کنه و به فرزند من و نسل های بعد اینو یاد بده.